باران زمین را و زدن کسی را بعصا و بالضم روغن و قبیله ایست از یمن و اندک باران که روی
زمین را تر کند دِهان بالکسر پوست سرخ و دُرد روغن زیتون و روغنها و بارانهای نرم که
روی زمین را تر کند و بدین دو معنی جمع دهن است دُهْدُرَّیْن بالضم هر دو دال و تشدید
راء مفتوح باطل و دروغ با اسم فعلست بمعنی بطل عرب گویند دهدرین سعد القین یعنی باطل
سعد آهنگر چه مردم در قحط سال افتاده بودند و او را انکار می‌نمودند با آنکه دعوی کرده بود که
من سعد نام دارم بعد از آن ظاهر شد که دروغ گفته بود پس گفتند دهدرین سعد القین
یعنی دروغ و باطل شد گفتن آهنگر سعد خود را دِهقان بالکسر و بالضم کشاورز و رئیس ده و در سخن
و قوی تصرف در کارها و این لفظ در اصل فارسی ده کانست معرب کرده اند دَین بالفتح
چیزی که حاضر نباشد و مرگ و وامی که در یقین وقت مقرر باشد و اگر در وقت معین نباشد
آن را قرض گویند دیون جمع دوام خواستن و دوام دادن و بالکسر پاداش و پاداش دادن
و نرم شدن و گردن نهادن و نرم کردن و وام گردانیدن و کسی را بزور بر چیزی داشتن
و غالب و مستعلی شدن و مالک و پادشاه شدن و خوار گردانیدن و گناه کردن و خواری
و پرهیزکاری و بیماری و کیش و سیرت و عادت و عبادت و کار و شان و شمار و حکم و با
باران دائم یا باران نرم دَیّان بالفتح و تشدید یا پاداش دهنده و قهر کننده و قضا کننده
و حکم کننده و حساب کننده دیوان بالکسر و بفتح نیز آمده جمع شدن گاه دفترها و کتاب محاسبه
که در و حساب مردم نویسند و کتاب شعر دواوین جمع دَیْدَن بفتح هر دو دال عادت دیدان
بالکسر گرما جمع دوده و بالفتح عادت مع الواو دجو بالفتح و بضمتین و تشدید واو تاریک
شدن شب دحو بالفتح گستردن و بزرگ شدن شکم و اندک دست و پا بر داشتن اسب در رفتن دسو
بالفتح گم شدن و پنهان شدن دلو بالفتح کوزه که با آن آب از چاه کشند و نام برجیست و سختی و بلا
که بر اعضای شتر باشد و بالضم و تشدید واو بر کشیدن دلو و نرم راندن و با کسی نرمی و مدارا کردن
و حاضر کردن حجت و متوسل شدن بچیزی و مرافعه مال کردن پیش حاکم دُنُو بضم دال و نون
و تشدید واو

و تشدید واو نزدیک شدن دَدّ بالفتح و تشدید دال و بازی مع الیاء داری داننده و
نعمت و کسی که بجا مقیم باشد و خوشبوی فروش و بدین معنی منسوبست بدارین و آن فرضه ایست
در بحرین که از هند بدانجا مشک آرند دارصینی معرب دارچینی داهی زیرک و درست
رای و چیزی نا پسند دالی و دلی نالش و نزدیک و بمعنی اول از دنا رست است و بمعنی ثانی
از دلو دَری بالفتح دانستن و فریفتن و بالکسر و بالضم و تشدید را و تخفیف یا کوکب درخشنده
و بالضم دال و تشدید را و یا نیز آمده یعنی کوکب درخشنده و بالضم دال و تشدید را چون دراری
و درخشنده که دراری جمع دواعی خواهشهای و باعثهای دواهی سختیها و بلاها دوی
بالفتح و تشدید یا آواز کردن گوش و مگس و مرغ و با دو آواز مگس و با د گوش و مرغ و درخت
دبی بالفتح زیرک شدن و بالفتح و تشدید یا زیرک دهری بالضم سر سال خورده و بالفتح
آنکه قایل بقدیم زمان است و بدین معنی بضم دال نیز آمده است باب الذال مع الالف ذرء
بالفتح آفریدن و افشاندن تخم و ذرء النار گروهی که آفریده شدند برای آتش و ذرخ بفتحتین سپیدی
موی و پیری ذری بفتحتین پناه و پرده و دست و آنچه بر باد داده شود و در شکنبه از چشم و با
بالضم والکسر بالای هر چیز و بالای کوهان ذکاء بالفتح زبانه کشیدن آتش و زیرک شدن و زود دریافتن
فتن چیزی را و بوی دادن مشک و بالضم آفتاب و ابن الذکاء یعنی صبح ذکری بالکسر یاد
آوردن و یاد کردن و پند دادن و پند مع الباء ذأب بالفتح و سکون همزه مذمت کردن و بالفتح
با الف عیب ذئب بالکسر و سکون همزه گرگ و بیا نیز آمده ذئاب بالکسر جمع و داء الذئب
گرسنگی که دور عنوان گردد و بنو الذئب قبیله ایست و اظفار الذئب چند کوکبی است خرد بر
صورت ناخن های گرگ ذبّ بالفتح و تشدید با گاو دشتی و دور کردن و باز داشتن و مردد
بودن و جای آورد نا رفتن و خشک شدن جنبه در آخر گرما و خشک شدن لب از تشنگی و لاغر شدن
ذباب بالضم مگس و مگس عسل و کوهیست نزدیک مدینه و نقطه سیاه درون حدقه اسب و ذو
باب العین مردمک چشم و ذباب السیف دم شمشیر ذرب بالفتح شکرده و کف گرو تیز شدن

و بالضم جمع ذرده و ذروه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1